

به نام آفریدگار توانا
شب بود. آسمان ابری و تاریک بود.
مادر گفت شاید فردا برف بیارد.
فرزانه و فرشته شادی کردند.
آنان دوست دارند که آدم برفی درست کنند.
آن شب فرزانه در دفترش یک آدم برفی با کیف و کفش کشید و فرشته در
رنگ کردن آن به فرزانه کمک کرد.

